



فهرست مطالب

زندگی همیشه می‌چیند و خیال می‌بافد

از جانور و هم استند

۹ ..... آثورا

۵۹ ..... پیوست‌ها

۶۱ ..... چگونه آثورا را نوشتم

۹۱ ..... گاهشمار زندگی فوننتس

بر سینه زنی

زادگی می‌شوند و می‌میرند

زول همیشه

آگهی را در روزنامه می خوانی. چنین فرصتی هر روز پیش نمی آید. می خوانی و باز می خوانی. گویی خطاب به هیچ کس نیست مگر تو. حتی متوجه نیستی که خاکستر سیگارت در فنجان چایی که در این کافه ارزان کثیف سفارش داده ای، می ریزد. بار دیگر می خوانی ش، «آگهی استخدام: تاریخدان جوان، جدی، با انضباط. تسلط کامل بر زبان فرانسه محاوره ای.» جوان، تسلط بر زبان فرانسه، کسی که مدتی در فرانسه زندگی کرده باشد، مقدم است ... «چهارهزار پسو در ماه، خوراک کامل، اتاق راحت برای کار و خواب.» تنها جای نام تو خالی است. این آگهی می بایست دو کلمه دیگر هم می داشت، دو کلمه با حروف سیاه بزرگ: فلیپه موترو. مورد نیاز است، فلیپه موترو، بورسیه سابق در سوربون، تاریخدانی انباشته از اطلاعات بی ثمر، خوکرده به کندوکاو در لابلاهای اسناد زردشده، آموزگار نیمه وقت مدارس خصوصی، نهصد پسو در ماه. اما اگر چنین آگهیی می دیدی بدگمان می شدی و آن را شوخی می گرفتی. «نشانی، دونسل ۸۱۵». شماره تلفنی در کار نیست، شخصاً مراجعه کنید.